

مقام سعدی در ادبیات فرانسه

(۲)

جلال ستاری

کثرت تزیینات می‌پنداشتند، قرار گرفت، از اینرو مقبول‌مطباع مختلف گردید. سعدی فطرتاً از آن دسته اشخاصی است که در فکر و روح آنها دهلیزهای تاریک و پریپیچ و خم نیست، همیشه مستقیم بسوی مقصود می‌روند، در امور زندگانی و مباحث عقلی راه راست‌رایش می‌گیرند و در قضا یا جنبه روشن‌را درمی‌یابند^۱.
مجموع سخن اینکه «سعدی همان خصوصیتی را که در سخن دارد (عدم نشیب و فراز) در فکر و اخلاق حفظ میکند. نهایت در اواخر عمر، زهد و انقطاع که لازمه مقتضیات سن است فرو نمی‌گیرد^۲». خاورشناس دوستدار و ستایشگر سادگی و روشنی کلام سعدی نیز هست. بی‌گمان پیچیدگی و ابهام در بیان و تعبیرات و تشبیهات باریک و دور از ذهن و انشاء پر استعاره و کنایه‌آمیز و صنایع پر تکلف شعری، مقبول و مطبوع هیچکس نیست، اما برخی از خاورشناسان که سحر کلام حافظ، یا شور و حال عرفانی مولانا را در نمی‌یافتند، در قضاوت و سخن‌سنجی و تقد ادبی جانب انصاف فرو می‌گذاشتند (این قبیل ناشیگری‌ها بخصوص در آثار خاورشناسان قرن پیش که با تعبیرات و تشبیهات شعر فارسی چندان انس و آشنائی نداشتند بچشم می‌خورند).

دارمستر (M.J. Darmesteter) در تحقیق مختصر خود تحت عنوان *Les origines de la Poésie Persane* (پاریس ۱۸۸۷)، از شعرای مقدم بر رودکی و زیبایی وحشی و بدوی و بی‌سبب کلام آنان بزرگی و تحسین یاد میکند و مینویسد: این گویندگان «غالباً بی‌اهمیت‌اند»، ولی مطالعه آثار آنان «برای خواننده‌ای که متعلق بعصر و آب و خاک ماست، لذت‌بخش و شگفتی‌آور است». گویندگان این دوران «از چند تن از جلیل‌ترین اخلاف خود، (بروحیات و افکار ما) تردید می‌کنند. بی‌بردن به نبوغ سعدی و حافظ و جامی و جمله هنرمندان زیر دست

۱ - Silvestre de Sacy، از مقدمه ترجمه گلستان بزبان فرانسه، توسط شارل دو فرمیری،
Charles Defrémery: *Gulistan ou le Parterre de Roses*, PARIS, 1858.

۲ - قلمرو سعدی ص ۴۷

۳ - قلمرو سعدی ص ۷۶

۴ - قلمرو سعدی ص ۱۷۴

سیلوستر دوساسی مینویسد:

«دستورات اخلاقی سعدی بطور کلی پاک و بی‌آلایش است و تهمت بی‌قیدی و لاابالی‌گری، یا سختگیری و خشونت بر آن نمیتوان بست. سعدی آموزگار اخلاقی است که میان دو نظر مخالف قرار دارد: یکی اعتماد بر نوشت و تقدیر و قضا (جبر و تقویض) که بشر را بحالت موجودی کاملاً منفعل و پذیرنده درمی‌آورد و دیگر استقلال و اختیار که آدمی را بتمام و کمال بخود وامی‌گذارد و ظاهراً از حیطة قدرت الهی بیرون می‌کشد. صفت برجسته و نمایان آثار سعدی و خصوصاً گلستان، عدم تکلف‌زبان آنهاست. شیخ در استعمال استعارات و تشبیهات و کنایات و بکار بستن شیوه مجاز از غالب نویسندگان شرقی بیشتر جانب اعتدال را نگاه داشته، و در تقریر و بیان بندرت گرفتار پیچیدگی و تعقید و تاریکی شده است».

دوساسی شیفته اعتدال سعدی است. تعادل و توازن قوای معنوی، گواه عقل سلیم و منطق روشن بین و واقع‌نگر اندرز-گوئیست که آدمیان را از افراط و تفریط در هر کار بر حذر میداشته است. این اعتدال، صفت متمیزه سخن و اندیشه سعدی است. در آمیزش زبان عربی با پارسی «کار مهم رعایت اعتدال و داشتن این موهبت نادر و کمیابست که از اندازه خارج نشوند و چنین موهبتی در سعدی بحد وافر موجود بود و از اینرو گفته‌های وی مخصوصاً در میدان نظم، معیار زبان فارسی قرار گرفت. تعادل و توازن دشوارترین و با ارزش‌ترین ملکات انسانی است. آنهایی که بخرمندی شهره‌اند و نمونه کامل استواری رفتار و گفتار و اندیشه بشمار می‌روند، جز این فضیلت نداشته‌اند که از هر گونه زیاده‌روی پرهیز کرده‌اند و قریحه خدادادی سعدی پیوسته این اصل را مراعات کرده است^۳. اما میان سخن و اندیشه پیوستگی و ملازمتی است. زبان وسیله بیان فکر و صورت ملفوظ آنست. کلام ساده و معتدل سعدی، نشانه اندیشه موزون و طبیعت آرام و مستقر اوست. «ثرسعدی در زمان خود این ابداع را داشت که از سنگلاخ تکلف و تصنع متداول زمان بیرون شد، بدون اینکه از تزئین عبارات عاری شود. گلستان میان سادگی ثر پیشینیان که جز برای ادای مقصود نمی‌نوشتند، و سبک هنرنمایی متأخرین که انشاء را در

و استادان و سرآمدان بلاغت... که اسیر صناعات و تکلفات لفظی اند، مستلزم فعالیت دعاغی و روحی ماست، حال آنکه پیش از رودکی «صنایع ادبی با تمام نیروئی که داشتند، هنوز فرصت آنکه همه چیز را بحالت انجماد درآورند، نیافته، عواطف و احساسات انسانی را در قالب متجری اسیر ساخته بودند».

جای دیگر دارمستر با تأسف از «فصاحت و بلاغت دروغین و تکلفات و تمسعات شعری که در تغزل بکار می رود» یاد میکند و آنرا «بلای ادبیات ظریف» مانند شعرا و ادب پارسی میدانند. بعقیده او، این بلاکه خیلی زود به ادبیات فارسی روی آور شد «قسمت اعظمی از شعرا فارسی را غیر قابل تحمل و طاقت فرسا ساخت»، سپس با دروغ میگوید: «این فصاحت تصنعی و عقیم بود که گوته سالخورده را سخت فریفت» و کلام حافظ را «غزلیات پایان ناپذیر در باب وصال و شراب» میخواند.

دارمستر که شیفته زیبایی ساده و بی پیرایه نخستین سخنوران ماست، بی گمان در هنر و سخن دیگران، بیش از اندازه تکلف و تصنع دیده است. خاورشناس میان گویندگان پیش از رودکی و فردوسی و برخی از شعرا غریب شباهاهایی یافته و کوشیده است تا عشق و مهر خود را از این رهگذر بخوانندگان القاء کند. کوشش دارمستر در این زمینه، نظیر مطالعاتی است که برخی در مورد سعدی کرده اند و ما برای آنکه نمونه ای بدست داده باشیم، بذکر اجمالی نتایج تحقیق او میپردازیم: شور و نشاط و شوریدگی ابوسلیک گرگانی، لطایف و بدگوئی و سخنان شوخ و شیرین بازیگران کمندی های کهن فرانسه (Mascarille) را بیاد او میآورد. جای دیگر ابوسلیک چنان شرف و افتخار را میستاید که خواننده به کرنی (Corneille) می اندیشد. دارمستر سبک مدیحه سرائی رودکی را با شیوه مداحی سرآمد ستایشگران یونان پیندار (Pindare) میسجد. پیندار از خود میبرد چون مدح و ثنای کسی را باید گفت که گشاده دست هست ولی شایسته تحسین و عنایت نیست، چگونه میتوان از ستایش و مدح نامطلوب، بوصف موضوعی مطبوع و درخور اعتنا گریز زد؟ رودکی بمنظور ستایش امیری بخود میگوید چگونه میتوان مدح امیر را از وصف موضوعی بی ارتباط با آن بیرون کشید؟ راهی که رودکی برمیگزیند مقایسه و مقارنه است، مثلاً قصیده را با توصیف بهار آغاز میکند و بفرجام میگوید شاخه از ورزش باد بهاری چون دشمن از دیدار تیغ پسران امیر میلرزید. و چون دارمستر ترانه دلکش ابواسحق کسایی مروزی را در وصف گل میخواند، میگوید: حتی هراس (Horace) لطیف تر و با روح تر از مروزی، گل را نستوده است. ذکر نظرات دارمستر بطور اجمال در مورد ابوسعید ابی الخیر و افکار عرفانی او خالی از فائده نیست. آنچه دارمستر در این باره نوشته شاعرانه و زیباست. بعقیده او تصوف ابوسعید انجام و قاطعیت

و قالب جزمی ای را که نوشته های عرفانی متأخر پیدا میکند ندارد؛ «بهمین دلیل شیخ گوینده ای بس بزرگست». بگمان دارمستر از آثرمان بیعد، تصوف به شکل مسلکی متحجر، منجمد، ثابت و بیحرکت درآمد و صورت سنت و میراث و ماده شعری را یافت که از استادان و مردان به شاگردان و مریدان میرسید و اینان آنرا بنظم درمی آوردند. ابوسعید بتنهائی عرفان خود را آفرید، از خون و اشک خویش آبیاریش کرد و اضطراب و تزلزل رای و بیقراری و دودلی را زاد و توشه آن ساخت. پیرو بزرگش عمر خیام، صاحب نیروی اطمینان و ایقان استواری است که در ابوسعید نیست، اما وجود این قدرت در شعر، کشنده هیجان و التهاب و به مثابه ضعف و فتور است. ابوسعید رمز عالم قدسی را نخست از دهان دلبران خاکی شنید. زلیخا و لیلی او را در کنار دلبران شلی (ماری و امیلیا و مادونا) جای باید داد و آنگاه به گوش دل، نجوای جاودانی بازیگران افسانه الهی (دانت و بیاتریس، پترارک و لور، شلی و آنتیگون، فوست و هلن) را شنید.

بشر نخست از دریچه عشق مجازی، بدنای لاهوتی مینگرد، چه صنع الهی را در جمال معشوق می بیند. ابوسعید نیز چون شلی از سرچشمه عشق انسانی که از هر اندیشه و دغدغه آسمانی خالیست، سیراب شد و در معبد تن به پرستش جان پرداخت. چه «عشق، خواه مجازی و خواه حقیقی، عاقبت ما را بسوی حقیقت رهبر است، لیکن دل بستن بعشق مجازی و توقف در این منزل مقدماتی که بمنزله پل و نردبانست، شیوه عارفان و عاشقان حقیقی نیست، باید از این نردبان برفراز شد و بیام عشق حقیقی برآمد» (شعر و ادب فارسی، زین العابدین مؤتمن، ص ۱۰۰). آنجا که ابوسعید گناهکار را به امید بخشایش آفریدگار خشنود و آسوده دل میکند، دارمستر میگوید: در انجیل هم کلامی بزرگی و نرمی این سخن نیامده است. ترانه های عرفانی ابوسعید را آکنده از شفقت و رحمتی مسیحانه میدانند و عارف بزرگ و «مسیحانص» را در قیافه مؤمن اندیشه گری چون پاسکال می بیند و مضمون این سخن بزرگ پاسکال را در کلام ابوسعید می یابد: «آرام باش و بیقراری مکن، تو اگر مرا تاکنون یافته بودی، دیگر بجستجو بر نمیخاستی» (Mystère de Jésus) و می نویسد: «در گفتگوی باشکوهی که میان زمین و آسمان از زمان پیدایش

۵- «آورده اندکی کسی از بندگان برخاست و بیبینه آمد نزدیک شیخ و از شیخ سوال کرد کی ای شیخ حق سبحانه و تعالی این خلاق را بچه آفریده؟ حاجتمند ایشان بود؟ شیخ گفت نه اما از جهت سه چیز را آفرید: اول آنک قدرتش بسیار بود نظارگی میبایست، دوم آنک نمیش بسیار بود خورنده میبایست، سوم آنک رحمتش بسیارست گناهکار میبایست». اسرار التوحید، باهنام دکتر ذبیح الله سفا، تهران، ۱۳۳۲، ص ۲۸۷.

انسان تاکنون برقرار است ، کدام نسیم تا کرانه خزر ، انعکاس این سخن مسیح را که پاسکال در تاریکی هراسناک شب ، بان زمزمه‌ای ، فراگوش خود شنید ، به پیش رانده است ؟ ، ولی هر چه شاهین تیز پر عرفان ابوسعید بلندتر اوج میگیرد ، وجود محبوب بیشتر در ذات پروردگار محو و فنا میشود . با اینهمه دوگانگی معنی و دوپهلویی مفهوم ترانه‌های ابوسعید (معنای ناسوتی و معنای لاهوتی) که در پایان عمر چون موسی توانا و تهافت ، همچنان نمایان و پابرجاست .^۶

باریه دومنار (Barbier de Meynard) مینویسد:

«از تمام گویندگان شرقی ، سعدی شاید تنها شاعری است که میتواند مورد فهم و دریافت اروپائیان قرار گیرد و محبوبیت و شهرتی را که میان خوانندگان مسلمان دارد ، تا اندازه‌ای در مغرب‌زمین حفظ کند . علت این اعتبار و افتخار اینست که سعدی در گلستان جامع جمیع صفات و مواهبی است که جمال‌شناسی نو خواستار آنهاست . ذوق سلیم و خلل‌ناپذیر او ، لطف و کوشی که به حکایات شیخ روح و جان میبخشد ، لحن ملنژ آمیز و پر عطفی که با آن معایب و مفاسد جامعه انسانی را ریشخند میکند ، همه این فضائل که در گویندگان هم‌عصر وی بندرت یافت میشوند ، سعدی را به تمام و کمال شایسته تعظیم و تحسین ما میکند . در حین مطالعه آثار شیخ ، خواننده بی‌اختیار قرائت و مشابَهتی میان او و نویسندگان کلاسیک ما می‌یابد . بسیاری از خصوصیات سعدی ظرافت خیال هراس ، روانی دلاویز کلام اوید (οραιο) ، ملنژ تند و تیز رابله و غیر خواهی لافوتن را بیاد می‌آورد .»

برای آنکه پایه و میزان ارادت و عنایت دومنار به شیخ اجل بندستی نمودار شود ، بهتر آنست که این سخنان پرمهر را با نظرات او درباره دیگر شعرای پارسی بسنجیم . خاورشناس مقدرت کلام سنگین و باصلالت خاقانی را میستاید ، اما بر این گمانست که این سخندان بزرگ هم‌اورد پندار و ویکتور هوگو نیست . در مورد خیام مینویسد : ترانه‌های خیام «که آمیخته غریبی از بدبینی و تمسخر و نفی و انکار تلخ و جانگراست ، خواه بزمع بعضی به مثابه اعتراض علیه صورت جزمی و قشری شریعت اسلامی و خواه محصول تخیلی بیمارگونه باشد ، بهر صورت عجب اینست که در آغاز قرن یازدهم ، در ایران میتوان پیشقدمان گوته و هانری هینه (H. Heine) را یافت .»

ذکر نظرات دومنار درباره تصوف و عرفان بیفایده نیست ، چون اگر در گمان خود بخطا نرفته باشیم ، غیر مستقیم پرتوی به موجبات اعتبار سعدی در آن دیار می‌افکند . چنانکه پیش از این گفتیم برخی از خاورشناسان (قرن نوزدهم علی‌الخصوص) که تصوف و عرفانرا بدیده قبول و تکریم نمینگریستند ، طبعاً بگویندگان غیر صوفی بیشتر دل میبستند . سعدی اگر هم عارف و صوفی باشد ، از شور و حال و جذبه و التهاب سنائی و عطار

و جلال‌الدین محمد فرسنگها بدور است . بعید نیست که این «اعتدال و میانه‌روی» سعدی که پشت‌دستی بر دهان عقل سودائی نمیزد و عقل کل را آنگینه ریزه‌ها در پای نمیدید ، بر قدر و منزلت او ترد کانی که صوفی را هم‌ردیف کافر و زندیق و غلامباره و شاهد باز میدانستند و در این باب بطور در بست قضاوت میکردند ، افزوده باشد . اظهار نظر این قبیل مستشرقین در مورد تصوف ، چنین قرینه‌ای را تا اندازه‌ای روشن و تأیید میکند .

بعقیده دومنار تصوف در آب و هوای مناسبی نشوونما یافت و فجاج و بلایای سیاسی مشرق‌زمین در ترویج و انتشار آن سخت مؤثر افتاد . عرفان با پراکندن مضامینی از قبیل : «هیج واقعیت و حقیقتی غیر از جوهر و ذات پروردگار وجود ندارد و لذت و درد و خوبی و بدی سخنان بیهوده‌ای بیش نیستند» ، روح مردم را طعمه هر نوع استبداد ساخت و به پذیرفتن و تحمل خواری و ذلت معتاد و مانوس کرد . تعلیم تصوف «خوار و حقیر شمردن قواعد مذهبی و اخلاقی است» و غیره . . . اما آنچه از تصوف مورد پسند دومنار قرار گرفته ، جنبه‌های مثبت اخلاقی آنست . بزمع او خوشبختانه بسیاری از تعالیم فلسفی تصوف بلا اثر و عقیم ماند . عرفا با پراکندن دستورات اخلاقی سودمند و بلند ، اثرات نامطلوب آموزش نظری عرفانرا تعدیل و جبران کردند . مثلاً در مثنوی علاوه بر شور و جذبه و عشق آسمانی ، پند و اندرزهای بغایت پاک اخلاقی نیز هست . مولانا «با همتی خستگی‌ناپذیر ، عشق بهمنوع ، نیکوکاری و احسان و بجا آوردن وظائف مذهبی را پند میدهد و میستاید ، عطار نیز همین فضیلت را داراست» ، پندنامه حاوی مواظ و دستورات اخلاقی شریف و عملی‌ای است که با واقعیت زندگی مطابقت دارند . عرفای قرن ۱۲ میلادی که از حکمت و فرزانی بهره وافی داشتند ، آموزگاران اخلاقی پاک و بیغش بوده‌اند . تصوف با ایمان و خلوصی گیرا که بر دل می‌نشیند ، «اعتدال و میانه‌روی در امیال ، فروتنی ، خاکساری و شکیبائی» را میستاید و طرحی که برای زندگی و حسن سلوک آدمیان میریزد ، «بی‌گمان مورد تأیید و تصدیق سختگیرترین استادان پندآموز ما خواهد بود» . صوفی و قتیکه قطع ارتباط با جهان آب و گل کرد و در

۶ - «درویشی از شیخ سؤال کرد کی او را از کجا طلبیم ؟ گفت کجایش جستی که نیافتی ؟ اگر قنعی از صدق در راه طلب نهی در هر چیز نگری او را بینی» . اسرار التوحید ، ص ۳۰۲ .

۷ - خاورشناسان ایندوره عموماً مانند (گارسن دوتاسی) با عرفان و تصوف میانه‌ای نداشتند و ادبیات تصوفه را فقط بهت مفاهیم کلی و شاملی که در زبان عرفای فکور آمده است ، می‌ستودند . اگر دارمستر به ابوسعید ارادت می‌ورزد ، نه فقط بخاطر عرفان اوست (و خود در این معنی سراجت دارد) ، بعقیده ما عارف و صوفی نبودن سعدی یکی از دلائل محبوبیت او در اروپای قرون ۱۸ و ۱۹ است .

8 - La Poésie Persane, Paris, 1877.

دریای عشق حقیقی غوطه زد و برحله فنا فی الله و بقاء بالله رسید، بانگ انالحق بر میآورد. شاید این داعیه، مایه عذاب واضطراب وجدان مذهبی برخی از مسیحیان قشری و متشرع بوده است. این استنباط فرضی بیش نیست و ملاحظات برخی از خاورشناسان بدان قوتی میدهد، نیکلا درجائی^۹ مینویسد: البته «یکباره نمی توان بدین مقام بلند سعادت ازلی که مسیح را بود رسید».

گارسن دوتاسی نیز از آن خرده بینان سختگیری است که با تند و خشوتی بیدریغ بچنگ با تصوف برخاسته اند. میدانیم که بیان حقایق در لباس مجاز از جمله امتیازات ادبیات صوفیه است. مسیحیان نیز روزگاری بهمین شیوه، اسرار را در پرده ابهام تقریر میکردند. بتصدیق مفسران، عشق مجاز در نشیدالانشاسلیمان (غزل غزلها Carrique des cantques) قطره عشق حقیقت است. تعبیرات عاشقانه این منظومه غنائی و بلند معادل با عشق و باده و یار و شاهد اشعار صوفیاست.

بعقیده گارسن دوتاسی^{۱۰}، Le Roman de la Rose داستان عرفانی و بلند آوازه قرون وسطی، از بعضی جهات به منطلق الطیر شابهت دارد. Jean de Meun در این کتاب، بیان عطار در منطلق الطیر، حقایق و معانی را در پرده مجاز پیچیده، با شاهد ازلی نزد عشق باخته و سر دلبرانرا در حدیث دیگران گفته است. منظور نویسنده از گل سرخ اسرار آمیزی که انسان در طلبش سخت کوشاست، ذات باری تعالی است. مینویسد: «قریب یک قرن پس از ظهور منطلق الطیر، در سوره کتابی بزبان عربی پرداخته شد که در بلاد اسلامی شرق شهرت و محبوبیت بسیار دارد و از بعضی جهات همانند منطلق الطیر عطار است، این کتاب تألیف مقدسی است و من عنوان فرانسه آنرا Les Oiseaux et Les Fleurs نهادم... پیدایش داستان گل سرخ در فرانسه تقریباً همزمان با ظهور استعارات و کنایات اخلاقی و حکمت آموز مقدسی در سوره است. داستان گل... با تألیف مقدسی و خصوصاً منطلق الطیر عطار شابهتائی دارد»^{۱۱} هو مینویسد: Eckart سده های میانه، این عقیده صوفیانرا که جهان جلوگاه و پرتو ذات خداست، اظهار داشته است.

مسیحیت ظاهر پرست و مقید به آداب قرون وسطی، اینگونه عقاید عرفانی را که به آسانی رنگ و مسلك وحدت وجودی بخود گرفت، پدید آورد. پس از ذکر اصول عقاید صوفیه میگوید: این مسلك شوم در اروپای مسیحی طرفدارانی پیدا کرد، آدمیتها (Adamites زنادقه قرون اول مسیحیت)، صوفیان ما هستند؛ بزعم آنان روح آدمی که نشاء الوهیت و منبعث از ربانیت است، در بند و زندان تن گرفتار آمده و باید از این زنجیر اسارت رهانیده شود، اعمال جسم بالنفس بی تفاوتند و زبانی به روح نمیرسانند. بسیاری از مسیحیان نامدار بدون آنکه تا این حد پیش روند، عقایدی بسیاق مسلك وحدت وجودی

اظهار داشته اند، مثلاً Maxime le confesseur در قرن هفتم یا Cabasilas؛ کلیسای شرقی نیز که از فرق کلیسای لاتینی است وحدت وجودی است. خاورشناس با دیده تحقیر و استخفاف به این اصول مینگرد: «انسان از خود اختیاری ندارد و هر چه از نیک و بد اتفاق می افتد، از ازل بر قلم صنع رفته و گریز از آن ممکن نیست، مؤثر مطلق خداست. اگر عالم امکانرا در عین کثرت بصورت وحدت ببینیم، میان خوب و بد فرق و اختلافی نبینیم» (مؤتمن، کتاب سابق الذکر) و چنین نتیجه میگیرد: «باری مسلك وحدت وجود از لحاظ اصول عقاید اخلاقی بهمان نتایج مادیگری منجر میشود، یعنی: نفی آزادی و اختیار بشر، یکسان و بی تفاوت بودن اعمال، مشروعیت و حلیت لذات دنیوی... روحانیت و معنویت متصوفه، گرچه بظاهر متضاد با ماهیت مادیگری است، اما در واقع عین آنست، با این اختلاف که اگر تصوف از مادیگری عقلانی تر نیست، دست کم والا تر و شاعرانه تر از آنست». با وجود این، دوتاسی بیان دومنار، برخی از اندیشه های عرفانی عطار را همانند پاره ای از دستورات انجیل و تورات و سخنان پولس قدیس و اوگستین قدیس و یوحنا قدیس و دیگر قدسین مسیحی یافته است.

حال که نمونه و معیاری از پر خاشگری خاورشناسان قرن پیش را نسبت به تصوف و عرفان ایرانی بدست دادیم، بر مطلب خود باز میگردیم:

دومنار در مورد حافظ مینویسد: «حافظی گمان بزرگترین گوینده غنائی ایرافت. حافظ که صاحب تخیلی بسیار باریک و حساسیتی دل انگیز در قبال طبیعت و هنر بود، اگر در آتن یا روم چشم بجهان میگشود، همآورد آناکرون (Anacréon) یا تیبول (Tibulle) میشد»^{۱۲}. حافظ از دیدگاه ما نمونه برجسته طبع حساس و سریع التأثير و جمال پرست شرقی است که سرمت از یاد شغف، در قالب یک شعر، جمال صورت و کمال مطلوب را بیان میکند. با وجود این، دومنار هیچ شاعر پارسی گوی

9 - A. L. M. Nicolas, La Divinité et le vin chez les Poètes Persans, Marseille, 1897, p. 13.

10 - Garcin de Tassy, la poésie philosophique et religieuse chez les Persans d'après:

(منطق الطیر فریدالدین عطار)، چاپ سوم، پاریس ۱۸۶۰.

۱۱ - «... در جمع سلسله رساله های طبر» که از این سینا و غزالی و دیگران باقی است، منطلق الطیر عطار از حیث عشق تعلیم و قدرت داستان بردازی مزین غاس دارد. از آن میان مخصوصاً رساله الطیر غزالی بدستان عطار بیشتر میماند... رساله ای هم عزالدین مقدسی متوفی در ۶۷۸ هجری بنام کشف الاسرار عن حکم الطیور و الاظهار پرداخته است که از رساله الطیر غزالی ماخوذست». تحقیق در احوال و اشعار عطار، عبدالحسین زرکوب، راهنمای کتاب، آبان ۱۳۴۲، ص ۵۲۳.

۱۲ - آندره دوشنیه (André de Chénier) نیز حافظ را آناکرون ایران میخواند.

را تردید کمتر از سعدی به ادبای غربی نیافته است و ظاهراً هیچ شاعر ایرانی نیز بیشتر و بهتر از سعدی، قریحهٔ دومنار را دریافته و جوه مشترک میان شعرای غربی و شرقی برنیانگیخته است. مقایسهٔ نظرات دومنار دربارهٔ سعدی با ملاحظات وی مربوط به خیام و جلال‌الدین محمد و حافظ، مؤید این مدعی است: «شخص غالباً نویسندگانی را می‌پسندد، که فکر و معنویات وی را بهتر می‌گویند، نویسندگانی را دوست داریم که بسبک و شیوهٔ ما تردیدکننده»^{۱۳}.

باریه دومنار سال ۱۸۸۰ ترجمهٔ کامل بوستان را با مقدمه و حواشی و تعلیقات بچاپ رسانید^{۱۴}. در مقدمهٔ کتاب مینویسد: منظور سعدی از نگاشتن گلستان و بوستان، پراکندن و ترویج دستورات اخلاقی است؛ ولی «نه به مفهومی که قرآن و شریعت خشک از آن مراد میکنند، بلکه اخلاقی متعلق به همهٔ بشریت، بمعنای راستین کلمه، اخلاقی که خداوند بر صفحهٔ قلب آدمیان حک کرده است»، مثلاً به شاهان و رعایا آموختن وظائف و تکالیف آنان و غیره... بعقیدهٔ دومنار، سعدی طبعاً به عرفان تمایل و گرایش بسیار نداشت، اما چون در عصری میزیست که تصوف «مانند مذهب یک عامل عمومی تربیت» (ز. مؤتمن) بشمار میرفت، نتوانست از مسیر معتقدات روز دور و برکنار بماند؛ بهمین دلیل چاشنی تصوفی در شعر او هست. سخن - سنجان اروپائی «با علم به اینکه در مقام معنویت و روحانیت حافظ مبالغه شده است، حافظ را بی‌گمان بزرگترین گویندهٔ غنائی و سعدی را بشردوست‌ترین و مهربان‌ترین آموزگار اخلاقی اسلام میدانند».

این ملاحظات از غایت وضوح احتیاج شرح ندارند. اخلاقی که منحصرأ از قرآن و شریعت اسلامی تتراد و از تعصب و تحزب و «زهت و تصلب و خشونت انعطاف‌ناپذیر» برکنار باشد، شاید به‌کار مردم غیرمسلمان نیز بیاید. وانگهی سعدی «ناظری غیرصوفی و ضمناً آشنا بشرب تصوف» است و به‌شاه و گدا راه و رسم زندگی می‌آموزد؛ پس عجب نیست اگر در شرق و غرب «ذکر جمیلش در افواه عام افتاده و صیت سخنش در بساط زمین فرورفته و قصب‌الجیب حدیثش چون نیشکر میخورند و ورقهٔ منشآتش چون کاغذ زر میبرند». بارینه دومنار در پایان کلام میگوید: «هیچ نویسندهٔ شرقی تردیدکننده از سعدی شعر و ادب ما نیست».

ارنست رنان (E. Renan) منقد هوشیار و صاحب‌نظر فرانسوی در همین معنی میگوید (۱۸۸۰): «سعدی واقعاً یکی از گویندگان ماست. ذوق سلیم و تزلزل‌ناپذیر او، لطف و جاذبه‌ای که برویاتش روح و جان میبخشد، لحن سخریه‌آمیز و پرعطوفتی که با آن معایب و مفاسد بشریت را ریشخند و طعن میکند، اینهمه اوصاف که در نویسندگان شرقی بندرت جمع می‌آید، او را در نظر ما عزیز میدارد. وقتی آثار سعدی را

میخوانیم، گویی با یک نویسندهٔ اخلاقی و حکمت‌آموز رومی، یا یک منقذ بذله‌گو و شوخ طبع قرن شانزدهم، سروکار داریم».

موجبات اعتبار سعدی بطور اجمال در این تحلیل هوشمندانهٔ شارل دو فرمری (مترجم گلستان) آمده است^{۱۵}:

«مطالعهٔ بوستان باندازهٔ گلستان لذت‌بخش نیست. این امر همانطور که سیلوستر دوساسی نشان داده، بعلت یکنواختی وزن و بحر بوستان است؛ بعلاوه اندیشه‌های عرفانی سعدی در بوستان بیشتر از گلستان رسوخ کرده و جا گرفته‌اند. خردهٔ دیگری که بر بوستان میتوان گرفت، وفور استعارات و کنایات و صناعات لفظی و احیاناً ابهام و اطناب آنست»^{۱۶}؛ با وجود این «بوستان بجهت مختلف، موردپسند دوستداران ادبیات و تاریخ شرقی قرار خواهد گرفت و حتی شاید بیش از گلستان برای آنان جذاب و سودمند باشد؛ زیرا روایات تاریخی آن فراوانتر است و این روایات در بوستان بطور کلی توسعه و بسط بیشتری یافته‌اند. علاوه بر این بوستان حاوی نمونه‌های عالی و ارستگی و احسان و فروتنی است. در بوستان استعارات و تشبیهات و ضرب‌المثل‌ها و اشارات به معتقدات خرافی مسلمین بوفور وجود دارد و شناخت این نکات که بدون شرح و تفسیر ممکن نیست، ضرور است». ارنست هاملین (E. Hamelin) در مقدمهٔ ترجمهٔ گلستان به لهجهٔ پروانسال (Provençal) (از مشتقات زبان فرانسه)^{۱۷}، نخست از نفوذ و رسوخ تدریجی علم و ادب شرق در سرزمین فرانسه، از روزگار جنگ‌های صلیبی و فتح اسپانیا بدست اعراب، تا سده‌های هفده و هیجده و نوزده که خصوصاً شعر و ادب شرق

۱۳ - «ما شاعری را بیشتر دوست میداریم که با رغبت‌های نهایی و نوع احساس ما متجانس بوده، یعنی اندیشه و احساس او با حرکت فکری و جهت روحی ما هماهنگ باشد»، غلی دشتی.

14 - Le Boustān ou verger de Saadi, traduit par A.C.B. de Meynard, PARIS, 1880.

۱۵ - مقالهٔ شارل دو فرمری دربارهٔ بوستان سعدی در: Journal Asiatique, Avril - Mai 1859, p. 452-468.

۱۶ - «شهرت گلستان، بعلت سبک روان و متنوع و دستورات جذاب و دلپذیر و حکمت علمی و لطایف فراوان آن، در شرق و غرب بیشتر از بوستان است»، از مقالهٔ ا. معود، در مجلهٔ Horizon سپتامبر ۱۹۵۸، تحت عنوان: Le Baladin du monde oriental. 17 - La littérature orientale en France, au XVII^e et au XVIII^e siècle - Le Gulistan de Saadi et sa traduction du Persan en provençal. Introduction aux histori causido dou Gulistan de Saadi de M.L. Piat, par Ernest Hamelin, Montpellier, 1888.

مترجم منتخب گلستان را مستقیماً از فارسی به پروانسال برگردانیده، «آنچه را که از لحاظ اصول اخلاقی ما (فرانسویان) محتملاً زنده و ناشایست بود از قلم انداخته است».

درفر هنگ فرانسه اهمیت بی‌سزایافت و به مقام و مرتبتی بلند رسید و گویندگان فرنگی بترجمه و اقتباس آثار شرق پرداختند و نویسندگان و ادبا و نمایشنامه‌نویسان از این منبع سرشار الهام گرفتند سخن می‌گویند، و سپس مینویسد: «با این همه چنین مینمایند که نخبگان و زیدگان به سعدی عنایت و التفات خاصی مبذول داشته‌اند. آندره دوریر در سال ۱۶۳۴ نخستین بار گلستان را بزبان فرانسه ترجمه کرد و در سال ۱۶۵۱ Gentius در آمستردام آنرا بلاتینی برگردانید. ترجمه جدیدی از گلستان به قلم d'Alègre در سال ۱۷۰۴ و به سال ۹۱ - ۱۷۸۹ ترجمه دیگر آن بوسیله Abbé Gaudin بچاپ رسید. در قرن نوزدهم، ترجمه Semelet در سال ۱۸۳۴، و ترجمه دوفرمری بسال ۱۸۵۸ انتشار یافت. گلستان در واقع مورد پسند و مقبول طبع ظریف و فیلسوف مآب پدران ما افتاد. این کتاب . . . که سبک ساده و بی‌تکلف آن وقتی سخن از نویسندگانی آسیائی در میان است مایه شگفتی است، علاوه بر جذبه و کشش تازگی، در عصری که ادبیات شامل همه چیز بود و خصوصاً تاریخ اجتماعات و ملل را در بر می‌گرفت و تنها نیروی آن بشمار میرفت، می‌بایست لطف و گیرندگی خاصی داشته باشد». و پس از آوردن صورت بالنسبه کاملی از گویندگان و نویسندگان و داستان‌سرایان و فلاسفه فرنگی ملهم و متأثر از شعر و ادب و حکمت شرقی از آغاز تا قرن ۱۹ مینویسد: «آنچه گفتیم خصوصاً مربوط به تأثیر شرق در زمینه ذوق و خیال مردم مغرب زمین بود، حال باید از تأثیری که شرق در عقول و قلمرو فکر فرنگیان داشته است و وسعت و شدت آن ظاهراً کمتر از تأثیر نخستین نیست، سخن گوئیم و برای این مقصود نمونه و شاهد بهتری از گلستان نمی‌توانیم یافت»^{۱۸}. «میتوان گفت که گلستان کتاب اخلاق عملی یا دستور العمل زندگانی است و اگر اندیشه تنظیم و تدوین مجموعه‌هایی با این شیوه و عنوان (اخلاق عملی) که در مدارس قدیم ما بصورت کتب درسی معمول بود، از گلستان سعدی اخذ نشده باشد، قدر مسلم اینست که در خاطرات دور دست کودکی ما، خاطر مبهیم کتاب اخلاق عملی کلاسیکی را می‌یابیم، که حکایات شرقی با حکایات سعدی شباهت فراوانی داشته‌اند. تعالیم اخلاقی‌ای که بسادگی از نوشته‌های سعدی استنتاج میشود، بخوبی معرف اعتلاء هوش مردی است که ارزش واقعی هر چیز را در این جهان باز شناخته و بدون قطع علاقه از امور دنیوی، در اوج فکر و رفعت اندیشه، احکام سرنوشت را بدیده تسلیم و رضا نگریده است. هر چند مردی عمقاً مؤمن و مذهبی است، اما در سراسیب عرفان نیفتاده و واقعیت جهان را از نظر نیانداخته است. این فلسفه آرام بخش و صفا و وفای الفت انگیز سعدی که گاهگاه در پس ریشخندی ظریف پنهان است، پدران ما را محظوظ میداشته است. سعدی در پیشگاه ولتر شان و مقامی بس جلیل داشت، فیلسوف داستان بنام خود Zadig را در پناه

نام سعدی و بصورت ترجمه یکی از نوشته‌های او منتشر کرد . . . گلستان ظاهراً در قرن هیجدهم کتاب برگزیده بسیاری از طبایع وزین و ممتاز بوده است؛ و هاملن درباره جذبه گلستان در آن زمان داستانی نقل میکند که ما خلاصه‌اش را در اینجا می‌آوریم: و قتیکه سعدی کارنو (Sadi Carnot) بریاست جمهوری فرانسه رسید، نام نیمه شرقی او کنجکاوی مردم را برانگیخت. برخی می‌پنداشتند که سعدی نام پدر اوست و کارنو آنرا باسم خود افزوده است، از اینرو نام او را سعدی - کارنو مینوشتند. بحث در باب این وجه تمسیه کم کم بکوجه و بازار کشید و در افواه عام افتاد. روزنامه‌نگاران فرصت طلب، ادعای مردم را بحق باطل دانستند، اما توضیح نادرست دیگری بجای آن شایع ساختند؛ بزعم آنان چون یکی از عموهای رئیس جمهور، گلستانرا به فرانسه ترجمه کرده بود، نام سعدی براو و خاندانش بماند. هیچکدام از این پندارها پایه و مایه درستی ندارد. ژنرال کارنو مردی ادب دوست و دانشمند بود، اما نه او و نه کسی دیگر از خاندانش، گلستان سعدی را بزبان فرانسه برنگردانیده‌اند و در اشعارش نیز نشانه تقلید یا اقتباس از سعدی مشهود نیست؛ لکن او و زش که ترجمه گلستان به قلم دوریر کتاب بالینیش بود، سعدی را سخت گرامی میداشتند و بسبب این علاقه، نخستین پسر آنان سعدی نام گرفت و از آن پس این نام بر آن خاندان بماند.

استنتاج هاملن درخور اعتناست: «قصه گویان و داستان‌سرایان جنوبی سرزمین ما قطعاً میتوانند مضامین زیبایی از گلستان اخذ و اقتباس کنند. اگر برخی از حکایات گلستان بسنن محلی ما نزدیک نباشند و نتوانند با آنها بیامیزند، جای بس شگفتی خواهد بود. بهر حال لافوتن چنان بخوبی از عهد اقتباس داستانهای بیدپای و ایسوفوس برآمده است که توفیق او مایه دلگرمی و تشویق کسانی تواند بود که میخواهند برخی از گوشه‌دارترین حکایات سعدی را بزبور فاخر سنن بومی ما بیارایند». (Villemain) مدعی است که سرایندگان رامشگر قدیم ما چیزی به تمدن باستانی یونان و روم وامدار نیستند و فقط با آدبای شرقی مشابهت واقعی و خویشاوندی قریحی دارند. ما نمی‌دانیم این دعوی تاچه اندازه راست است، اما آقدر هست که بتوان بهره‌ای از ادبیات شرقی را به مایه ادبیات بومی ما (بزبان Oc) افزود و بوجود این قابلیت ادبیات محلی ما (که میتواند از شعر و ادب شرقی رنگ گیرد و تأثیر پذیرد) حکم کرد.

۱۸ - مینویسد: «... برخی بر این گمانند که سعدی زبان لاتینی نیز میدانست و دعوی آن دارند - بدون ارائه دادن سند و مدرک معتبر - که شیخ آثار Sénèque را خوانده بود» ۱ ص ۱۵ .